لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَی الْأَرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفِنَائِکَ وَ أَنَاخَتْ بِرَحْلِکَ عَلَیْکُمْ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَداً مَا بَقِینا وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنّا لزِیَارَتِکُمْ السَّلَامُ عَلَی الْحُسَیْنِ وَ عَلَی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ عَلَی أولاد الحسین و علی أَصْحَابِ الْحُسَیْن یا لیتنا کنّا معهم فنفوز فوزاً عظیماً.

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَی ذَلِکَ اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِی جَاهَدَتِ الْحُسَیْنَ وَ شَایَعَتْ وَ بَایَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَی قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِیعاً.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِی شَفَاعَةَ الْحُسَیْنِ یَوْمَ الْوُرُودِ وَ ثَبِّتْ لنا قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَکَ مَعَ الْحُسَیْنِ وَ أَصْحَابِ الْحُسَیْنِ الَّذِینَ بَذَلُوا مُهَجَهُمْ دُونَ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ.

بحث به این جا رسید که اگر چه ما بپذیریم که واژه امر و نهی دارای یک قیود خاصه‌ای است اما این جا می‌گوییم علیرغم این که واژه امر و نهی قیود خاصه دارد اما چون مستظهر از ادله این است که امر و نهی موضوعیت ندارد، و طریق است به تحقق آن مأمورٌ به و عدم تحقق آن منهی‌عنه فلذا است که چون هدف آن هست عرف از این خطابات موضوعیت نمی‌فهمد. بلکه الغاء خصوصیت می‌کند به آن بیانی که دیروز گفته شد که بعد از این که می‌بیند غرض همان طور که یترتب بر این امر و نهی‌ای که دارای آن قیود ویژه هست یترتب بر موعظه، یترتب بر نصیحت، یترتب بر بیان حکم شرعی، یترتب بر غیر این‌هایی که لایصدق علیه الأمر و النهی. یا تمام قیود آن را ندارد وقتی می‌بیند غرض آن هست، آن غرض کما یترتب علی هذا، یترتب علی بقیه، بلکه گاهی ترتبش بر آن‌ها بهتر هست فلذا می‌گوید خب الغاء خصوصیت می‌کند می‌گوید در نظر مولی ولو این را گفته اما آن‌ها هم مقصودش هست. چون آن‌ها هم دخیل است و ترجیح این بر آن‌ها ترجیح بلامرجح است اگر مولی بخواهد این کار را بکند. بنابراین به این برهان برق‌آسا که در ذهنش تجلی پیدا می‌کند مثل مواردی که قیاساتها معها است، قضایایی که قیاساتها معها است این جا هم همین جور و از کلام می‌فهمد که این خصوصیت ندارد و بنابراین ....

سؤال: منشأ این ...

جواب: که چرا غرض این هست؟

سؤال: بله.

جواب: غرض این است دیگه. شما به ادله و روایاتی که قبلاً خواندید نگاه کنید بها تقام الفرائض، این‌ها معلوم است که برای این است که این فریضه‌های الهی انجام بشود. آن

شخص واجباتش را انجام بدهد، محرماتش را ترک کند خب انسان از ادله که نگاه می‌کند و خودش هم که توجه می‌کند می‌بیند هدف دیگری جز این در کار نیست. این یک بیان بود.

سؤال: این نتیجه‌اش است ...؟

جواب: حالا این‌ها را فعلاً داریم تقریر به مطلب می‌کنیم.

و بیان دوم این بود که از خود این کلام می‌فهمیم که حتی گویند کأنّ امر به معروف و نهی از منکر دارد می‌گوید از باب مثال دارد می‌گوید و مد نظر یک امر جامعی است که یک فردش امر و نهی است، بقیه افراد هم فرد آن جامع هستند منتها نام این جامع را که برده برای این که این بهترین راه‌ها و متعارف‌ترین راه‌ها است و الا بقیه هم همین است. مثلاً گفته «اذا اصاب ثوبک الدم» به خاطر این که معمولاً آدم پیراهن تنش هست. اما حالا چیزهای دیگه آن‌ها هم همین جور است، حالا این را نام برده. این به خاطر این که بیشتر توی دسترس هست و بیشتر تداول دارد، بیشتر مورد ابتلاء هست و بیشتر آن است که متنجس می‌شود در مزاولات انسان از این جهت نام برده.

حالا علی أی حالٍ چه به آن نحو، چه به این نحو، خصوصیتی برای واژه امر و واژه نهی که متعلق این امر قرار گرفته که «مروا بالمعروف و انهوا عن المنکر» نیست. بنابراین معطل شدن در این که خصوصیات امر چیه، خصوصیات نهی چیه لزومی ندارد. اگر این خصوصیات هم وجود داشته باشد و اثبات هم بشود که آره هم علوّ می‌خواهیم، هم چی می‌خواهیم در این‌ها. این‌ها الغاء خصوصیت می‌شود به آن نحوی که گفتیم.

این فرمایشی است که بعض بزرگان دام ظله در این کتابی که در امر به معروف نوشتند بیان کردند و لعل ذلک یعنی کلام امام را که ذکر می‌کنند می‌گویند:

و لعل ذلک لدلالة ادلة علی وجوب الأمر و النهی فلایمتثل ذلک الا بما یؤدی امراً و نهیاً و لکنه مترفعٌ علی مدخلیة عنوان الامر و النهی فی غرض الشارع و قد عرفت أنّ الغرض هو حصول المعروف و قلع المنکر فالأمر و النهی طریقان الیهما.

این‌ها طریق هستند. پس بنابراین با این بیان گفته می‌شود که ما درگیر قیود امر و درگیر قیود نهی نیستیم، همه آن راه‌ها هم درسته، همه آن‌ها هم می‌تواند جایگزین بشود. این فرمایش این بزرگوار.

بعد ایشان برای فرمایش خودشان تا حالا بعد برسیم به بررسی به فرمایش ایشان چند قرینه کأنّ اقامه می‌کنند. قرینه اول این است که:

و لذا لم یسقط الواجب بمجرد الامر و النهی ما لم یحصل المعروف أو لم یرفع المنکر. مع أنّه لو کان للأمر أو النهی الموضعیة لزم ثبوت الواجب للإتیان بهما.

شاهد بر این که این طریقی است موضوعی نیست این است که اگر موضوعی بود خب یکی دارد گناهی می‌کند می‌گوید آقا نکن او هم گوش نمی‌کند دارد انجام می‌دهد. خب دیگه لازم نیست بر شما بگویید دیگه. اگر موضوعی است شما امر را گفتید، نهی را گفتید. و حال این که همه فقهاء متفقند، همه می‌گویند، نه تا قلع منکر نشده یا آن... مرتکب واجب نشده و واجب را انجام نداده باید بگوییم. این نشان می‌دهد که هدف آن انجام است، و آن ترک است. اگر هدف فقط صرف امر و نهی بود خب باید ساقط می‌شد

تکلیف. خب انجام داده دیگه تکلیف را. این نشان می‌دهد که این طریق به آن هست و این‌ها موضوعیت ندارد. این یک شاهد.

شاهد دوم این است که لازمه این که ما بگوییم این‌ها موضوعیت دارد نه طریقیت یک لازمه باطلی است که لایمکن الالتزام به، آن لازمه این است که اگر کسی این متمکن از امر و نهی نیست، شخص است، طرفش یک جوری است که نمی‌شود به او امر و نهی کرد مثلاً او برنمی‌تابد کسی بیاید امر به او بکند. اما نصیحت چرا. بعضی‌ها این جوری هستند، تو به من می‌گویی، امر می‌کنی. برنمی‌تابد یک آدمی است که می‌داند حالت روحی او این جوری است، مثلاً یک گردن کلفتی است، یک خانی است که این حالت را دارد. می‌بیند تمکن از امر... اگر امر بکند آن معذبش می‌کند، او آزار و اذیت می‌کند این تمکن ندارد. ولی نصیحت می‌کند می‌بیند نه. یا به جای نصیحت نه، حتی به او بگوید توجه می‌فرمایید حکم خدای متعال این هست. با احترام هم بگوید خیلی. یا به نحو سؤال یک آیه‌ای بخواند، روایتی بخواند بگوید شما این را برای ما معنا بفرمایید که آن بفهمد که آره این واجب است باید بکند. یک جوری با یک تدبیرهای این جوری. خب اگر بگوییم امر و نهی بما لهما من الخصوصیات و القیود موضوعیت دارد خب تمکن ندارد دیگه. تکلیف ساقط است، قدرت ندارد. اما اگر بگوییم نه، آن که وظیفه شما هست قلع منکر است و انجام آن واجب است این‌ها را از باب طریق گفته امر بکن حالا امر ممکن نیست برای شما، نصیحت که ممکن است، بیان حکم شرعی که ممکن است که این‌ها هم همان فایده را می‌بخشد و هم چنین مثال‌های دیگری که زدیم.

اگر بگوییم موضوعیت دارد باید بگوییم این جا ساقط است تکلیف بالمره. اما اگر بگوییم نه طریقیت دارد خب امر نمی‌توانید بکنید، آن راه‌های دیگه که می‌شود. فقهاء هم به این ملتزم هستند. این هم نشان می‌دهد که پس موضوعیت ندارد و طریقیت دارد.

شاهد سومی که اقامه فرمودند این است که:

مع أنّه کما تری علی أنّ بناء المتشرعه علی الإکتفاء بالنصح و لایلتزمون بمراعات الأمر أو النهی بعنوان المولویة.

می‌فرمایند شاهد دیگر بر این که موضعیت ندارد این است که ما به سیره متشرعه نگاه می‌کنیم می‌بینیم متشرعه در مقام... ملتزم نمی‌دانند خودشان را که امر و نهی بکنند. بلکه با نصیحت و ارشاد و فلان هم می‌بینند خودشان را ممتثل و فارغ شده از این وظیفه می‌بینند. این شاهد بر چیه؟ شاهد بر این است که موضوعیت نفهمیدند. و برای خصوص امر و نهی بما هما هما موضعیتی نفهمیدند فلذا سیره متشرعه این است که از آن راه‌ها هم چون آسان‌تر است خیلی وقت‌ها. بالاخره امر کردن و نهی کردن و دستور دادن برای خیلی‌ها سنگین است و قول حضرت رضا سلام الله علیه به حسب آن روایت فرمود، نصیحت هم فرمود نمی‌کنم چون خشنةٌ. برای بعضی اقرباءشان به حسب آن نقل فرمود نمی‌کنم. خب گاهی این جوری است دیگه. نصیحت گاهی خشن است، همه زیر بار نصیحت هم نمی‌روند. می‌گویند تو کی هستی که آمدی من را نصیحت بکنی. ولی فکیف بالأمر و الدستور و الفرمان.

خب وقتی که این جوری هست می‌بینیم عرف هرچیزی که مناسب است آن را انتخاب می‌کند خیلی جاها. این هم متشرعه این جوری هستند. پس این نشان می‌دهد که این متشرعه لم یستظهروا و لم یفهموا از این خطابات مروا بالمعروف و انهوا عن المنکر از

این‌ها موضوعیت نفهمیدند.

و آخرین شاهدی که ایشان... حالا مؤید فرمودند. آن‌ها قرینه بود که گفتیم. مؤید این است که گفتند به تعاریف بعضی فقهاء هم که نگاه کنیم همین از توی آن در می‌آید. مثلاً شهید ثانی... کما عن الشهید ثانی شهید اول:

من أنّ الامر بالمعروف هو حمل على الطاعة قولاً أو فعلاً.

امر به معروف چیه هو الحمل على الطاعة قولاً أو فعلاً. قول هم هرچی می‌خواهد باشد. هم وادارش کند. وادار کردن شخص است. خب معنای امر که این نیست. ولی این جا می‌خواهد بگوید مراد این است این هم نشان می‌دهد که این‌ها هم موضوعیت این جوری نفهمیدند فلذا در مقام تعریف این جور آمدند فرمودند. فرمود امر هو الحمل على الطاعة.

خب و مقتضى اطلاقهما شموله للنصح ...؟ و كيف كان فالواجب هو ايقاع المعروف و الإنتهاء عن المنكر...

آن که واجب است و بر عهده ما گذاشته شده است آن ایقاع معروف و انتهاء عن المنکر است.

و إنّما أخذ الامر و النهى طريقين اليهما.

در ادله. بنابراین دیگه ما دائر مدار این نیستیم که حتماً صیغه افعل و لاتفعل به کار ببرد. حتماً به عنوان مولویت باشد. حتماً او بفهمد، عرف... این‌ها را اصلاً نمی‌خواهد. و سایر خصوصیات ثمانیه‌ای که گفته شد که در مورد امر و نهی وجود دارد و باید مراعات بشود. این فرمایش این محقق بزرگوار دام ظله.

عرض می‌کنم به این که؛ این که ایشان فرمودند غرض هو حصول المعروف و قلع المنكر. چون غرض این است پس بنابراین می‌فهمیم موضوعیت دارد به دو بیانی که حالا ما عرض کردیم در تحریر و تقریر مدعای ایشان.

جواب این است که خب ما می‌پذیریم. بله از ادله می‌پذیریم فعلاً از شما که غرض همین است. اصول معروف و قلع منکر است اما آیا غرض وحید است یا جزء الغرض است؟ اگر این غرض الوحید باشد که این امر و نهی هم طریقی به آن‌ها فقط باشد بله. اما ما احتمال می‌دهیم این امر و نهی موضوعی طریقی باشد. نه طریقی محض باشد. اگر طریقی محض بود تمام است اما اگر موضوعی طریقی باشد یعنی شارع بخواهد از این راه به آن مقصد برسد نه این که می‌خواهد به آن مقصد برسد از راهی شده. این هم یکی از طرقش هست. نه می‌خواهد به آن مقصد برسد از این راه. چرا؟ چون در خود این راه هم ممکن است یک غرض آخری در نظر گرفته شده باشد. ممکن است در وظیفه امر به معروف و نهی از منکر هم مصالح دیگرانی که مورد امر و نهی واقع می‌شوند در نظر گرفته شده هم یک مصلحت تربیتی برای خود آمر و ناهی در نظر گرفته شده که در سایه این که این امر می‌کند، نهی می‌کند، خجالت نمی‌کشد از امر و نهی کردن، خیلی‌ها می‌خواهد خودش را تربیت کند خودش هم یک آدمی بشود که بله امر بکند، نهی بکند. نه همیشه من نصیحت نمی‌توانم نصیحتی بکنم. نه، ما چه می‌دانیم شارع ممکن است تعدد اغراض داشته باشد در این جا. غرض وحید نداشته باشد که آن غرض وحید هم فقط این باشد که آن منکر از آن شخص صادر نشود یا آن ترک واجب از او انجام نشود. بله این را

در نظر دارد، این روشن هست که این را دارد اما این غرض وحید است؟ ممکن است دو تا غرض دارد هم این که این کار بشود و همین که این با امر و نهی خودش یک تربیت روانی و نفسانی پیدا بکند و لعل چیزهای دیگه که ما خبر نداریم. حالا از باب مثال داریم این جور می‌گوییم. پس بنابراین چون احتمال هم می‌دهیم که طریقی موضوعی باشد نه طریقی محض باشد مثل همان که در باب قطع گفته می‌شود، بعضی وقت‌ها قطع طریقی محض است، بعضی وقت‌ها موضوعی محض است، بعضی‌ها طریقی موضوعی است. خب این جا ممکن است این جور باشد. فلذا باتوجه به این بیان ما نمی‌توانیم مادامی که قرینه جلیه‌ای نباشد دست از اصالة الموضوعیه از عناوین برداریم. گفتند همه عناوین ظهور در چی دارد؟ موضوعیت دارد. این کلمه قصار در فقه و اصول است که گفته می‌شود؛ می‌گویند عناوین ظهور در موضوعیت دارد. یعنی اگر گفتند این کار را بکن یعنی خودش را می‌خواهیم، باید همان باشد. این عنوان ظهور در موضوع است مگر قرینه باشد. پدری به فرزندش می‌گوید با قطار برو تهران. می‌گوید خب این گفته برو تهران، تهران رفتن را از من خواسته حالا ما با ماشین می‌رویم. بعداً گوشش را می‌گیرد می‌گوید مگر من نگفتم با قطار برو. پس بنابراین این... بله قطار درسته که طریق است اما علاوه بر این که طریق است یک موضوعیت هم دارد. چرا؟ می‌گوید امنیتش بیشتر است. احتمال تصادفش کمتر است. این هم یک جهتی را در نظر دارد. فقط وصول به تهران غرضش نیست این جا هم یک مصلحتی در این می‌بیند که از این راه برود. پس بنابراین اگر شارع می‌فرماید امر کن ... همه جا هم... کتاباً که همه جا، سنتاً هم هی می‌فرماید امر کنید، نهی کنید. پس این که هی ترکیز در این می‌کند لعل این جوری است.

پس بنابراین ما نمی‌توانیم از مجرد این مسأله کشف کنیم آن دو بیان ... یعنی کشف کنیم که پس طریقیت دارد به آن دو بیان.

سؤال: در این آیات و روایات اشاره شده که شاید یک غرض دیگه...

جواب: کافی است ما احتمال بدهیم لازم نیست. عناوین ظهور در موضوعیت دارد.

سؤال: نیشقولی نیستند؟

جواب: هیچ نیشقولی نیست نه.

سؤال: ...؟

جواب: حالا می‌گوییم آن‌ها مطلب آخری است.

و اما ثانیاً: این مطلب که گفته می‌شود و شاید هم مشهور باشد که غرض شارع در این باب چیه؟ قلع المنکر و ایجاد الواجب است در خارج. غرض شارع این است. ما در این فرض اول پذیرفتیم یعنی این را مفروض گرفتیم. سلّمنا که این هست. حالا می‌خواهیم عرض کنیم که این هم خیلی امر واضحی برای ما نیست که غرض شارع آن قلع منکر... بله آن غرض اقصی هست مثل این که غرض اقصای از همه عبادات چیه؟ کمال است. فوز به آن اعلی علیین است. این‌ها غرض اعلی است اما این غرض این تکلیف که الان دارد می‌کند معلوم نیست این باشد. شاید غرض چی باشد؟ تأکید باشد، ایجاد مؤکد باشد کنار امر شارع. خودش که گفته، دیگه شماها هم وقتی این هست بگویید. من خودم گفتم لاتغتب، گفتم غیبت نکن، خودم گفتم دروغ نگو، شما هم اگر می‌بینید که دارد می‌گوید شما هم بگو نگو. می‌خواهد مؤکد ایجاد بکند. تا لعل ان شاءالله آن کار به اختیار این شخص

انجام بشود. یعنی همان طور که شارع از اوامر خودش و نواهی خودش چی قصد کرده؟ به هر جوری که یک شخص را وادار نمی‌کند که. می‌خواهد ایجاد داعی کند، تحریک کند، بعث کند به این که آن کار را انجام بده. می‌خواهد کنار بعث خودش مؤکدات بگذارد. می‌گوید آقا دیگه شما هم من را کمک کنید. من گفتم بکن و نکن شما هم بگویید بکن و نکن را. پس بنابراین ما از کجا می‌توانیم احراز کنیم که حتماً و حتماً وقوع آن غرض از خود این و فلسفه تشریع وجوب امر به معروف و نهی از منکر، فلسفه بدائی آن این هست، بله توی فلسفه نهایی نهایی آن امر آخری است آن دائر مدار این امور نیست. ما توجه به آن‌ها نمی‌کنیم. این کاری است که بعضی از عرفا غیر متشرعه و متدین واقعی، بعضی صوفیه و این‌ها بله آن‌ها دیده این عبادات را ترک می‌کنند و فلان می‌کنند. می‌گوید این عبادات غرضش چیه؟ قرب به خدای متعال است، یقین است. ما همین که بیست سی سال کردیم و رسیدیم دیگه. دیگه بقیه‌اش چیه دیگه. این‌ها موضوعیت ندارد، طریقیت دارد ما هم وصلنا. این‌ها این نیست. این‌ها طریقی موضوعی است و بعد هم ممکن است اگر ادامه ندهی آن‌ها از بین برود ما چه می‌دانیم چه جوری است مگر ما واقف به همه این‌ها هستیم.

پس بنابراین این جا هم دلیلی اقامه نشده در کلمات ایشان هم یک قدری تفحص کردیم یک دلیل قانع کننده‌ای ندیدیم اقامه بشود بر این که اثبات کند که هدف و غرض مسلّم قلع این و ایجاد .... قلع منکرات و محرمات و ایجاد واجبات هست. بله مسلّم است که آن غرض اقصی می‌تواند باشد اما ممکن است از این تشریع امر به معروف و نهی از منکر این باشد که شارع می‌خواهد شما یک مؤکدی کنار اوامر خودش و نواهی خودش بگذارد برای این که این اوامر و نواهی او بیشتر تأثیرگذار بشود به داعی این که ان شاءالله به انجام عباد بیانجامد تکالیف‌شان را.

بنابراین این هم برای ما مسلّم نیست که بخواهیم بگوییم این چنینی است.

سؤال: غرض اقصی با غرض...؟ فرق دارد....

جواب: بله فرق می‌کند. بله غرض این امر و نهی فرق می‌کند.

سؤال: .....

جواب: بله مصلحةً للعامه. برای این که مؤکد می‌آورد مؤکد مصلحةً للعامه هست دیگه.

سؤال: بالاخره این غرض ...؟ خودش به خاطر ...؟

جواب: نه به این نکته می‌خواهیم. ببینید این که شما می‌گویید آن هست غرض، می‌خواهید به این اشکال کنید. نه این دلیل ندارد که آن غرض هست. البته اگر شما غرض را هم تأکید بگیرید له این که نخواستیم به استدلال دیگه یعنی به آن قرینه اشکال کنیم با این. به این عنصر مأخوذه خواستیم اشکال کنیم در بیان دوم. و الا اگر گفتید غرض هم تأکید است لک این که بگویی خب خصوصیت این مؤکد ندارد. نصیحتاً مؤکد است پس می‌توانید بگوییم و آن را هم به جای آن بگذاریم. آن همان جواب اول جواب آن‌ها را هم می‌دهد. جواب دوم فقط برای این بود.... جواب نبود، خواستیم بگوییم این حرف، این عنصر که در این بیان مأخوذ است و مسلّم گرفته شده است که غرض این هست این معلوم نیست. حالا این را شاید جاهایی بتوانیم از آن بتوانیم استفاده کنیم ولی جواب اصلی به برهان ایشان و دلیل ایشان و بیان ایشان همان اشکال اول هست. این اشکال دوم برای این است که

می‌خواهیم بگوییم این عنصر مفروض هم یک عنصر مسلّمی نیست.

سؤال: ...؟

جواب: اتفاقاً در این‌ها هست، همین‌ها هست که شما وقتی این را امر کردید، نهی کردید بالاخره مردم در مقابل امر و نهی شما ... شما گفتید آن گفت، یا خجالت می‌کشد، یا ذله می‌شود، می‌گوید بابا انجام می‌دهیم. گرفتاریم. هی هر کی رد می‌شود می‌گوید انجام نده، هر کی می‌گوید فلان انجام نده. این همان تأکید می‌خواهد بکند شارع راه را و عرصه را بر او تنگ کند که ان شاءالله انجام بده.

سؤال: ...؟

جواب: نه این برای تأکید کار خودش هست. غرض از این تشریع کار خودش است در کنار این که ممکن است در این که می‌خواهد به آن تأکید هم بکند می‌خواهد خودت را هم تربیت بکند.

سؤال: ...؟

جواب: لزومی ندارد که احکام را فلسفی بگویم. می‌گوید عبد من هستی گفتم امر بکن. شما چه کار داری به این که فلسفه بافی می‌کنی می‌گویی یک چیز دیگر هم جای آن می‌نشیند. من خودم بلد بودم بگویم یا امر بکن یا نصیحت بکن. بلد بودم این جوری بگویم. بگویم مُر أو إنس أو فلان أو فلان. این جوری می‌توانستم بگویم نگفتم. حالا تو آمدی نشستی فلسفه‌بافی می‌کنی می‌گویی آن‌ها هم به جای این می‌نشیند چرا اجتهاد در مقابل نص می‌کنی من گفتم این کار را بکن. اگر مسلّم بود، واضح بود. بله آن جوری می‌شد. برای این که جایی که ما این احتمالات عقلائی را می‌دهیم پس نمی‌توانیم این جوری صد درصد بگوییم این چنینی است. حالا تا برسیم به بقیه شواهدی که آوردند ببینیم آن‌ها چقدر می‌تواند قانع کننده باشد.

بعد فرموده است که: و لذا لم یسقط الواجب بمجرد الأمر و النهی ما لم یحصل المعروف. فرموده خود این که تا این معروف انجام نشود و تا آن منکر ترک نشود ما می‌بینیم وظیفه داریم بگوییم و هر کاری می‌توانیم انجام بدهیم تا به آن نتیجه برسیم. این دلیل بر این است که این‌ها موضوعیت ندارد، اگر موضوعیت داشت خب گفتیم دیگه. جواب این است که این هم نمی‌تواند برای ما قرینه بشود. چرا؟ برای این که اگر صرف الوجود امر و نهی موضوعیت داشت بله، صرف الوجودش محقق بود. اما اگر تمام الوجود این مادام کون الموضوع موجوداً، این باشد خب نه، تمام الوجود مادام کون الموضوع موجوداً. یعنی آن فاعل منکر است، یا تارک معروف است. تمام وجودات این امر کردن تو و نهی کردن تو در این مدتی که او تارک و فاعل است و شرائط موجود است مطلوب شارع است، خواسته. نه صرف الوجودش را خواسته. بنابراین می‌شود موضوعیّ این چنینی باشد. چون موضوعی این چنینی است برداشته نمی‌شود مادامی که او فاعل منکر است و تارک معروف است. این ملازمه ندارد با این که اگر موضوعی بود باید به مجرد این که یک بار گفتی برداشته بشود باید ببینیم چه موضوعی‌ای است. اگر موضوعی صرف الوجودی بود یعنی صرف الوجودش مطلوب شارع بود، بله. خب حالا ما بعداً در ادله بحث خواهیم کرد، اگر توی ادله و مقام اثبات ادله فهمیدم شارع این را موضوعی تمام المطلوب خودش، تمام وجوداتش را مطلوب خودش قرار داده. خب وقتی تمام قرار داده

باید بگوییم. مثل نماز. صرف الوجود یک نماز ظهری در عالم بخوان کفایت نمی‌کند که. چرا؟ برای این که از ادله‌اش فهمیدیم به این شکل خواسته. یک دفعه نماز ظهر بخوانی که کفایت نمی‌کند که. به این شکل خواسته.

و اما این که می‌فرمایند که لازمه این حرف این است که اگر کسی قدرت بر امر و نهی ندارد ولی نصیحت می‌تواند بکند و از راه‌های دیگه غیر از امر و نهی می‌تواند وادار کند فاعل منکر را به ترک و تارک معروف را به فعل. اگر این‌ها موضوعیت داشته باشد خب باید بگوییم دیگه قدرت بر مکلفٌ به آن و مأمورٌ به آن ندارد، ساقط. بقیه‌اش هم؛ نصح و فلان هم که به گردنش گذاشته نشده و حال این که کسی این را نمی‌گوید. آیا این قرینه می‌شود یا قرینه نمی‌شود؟

جواب این است که این حالا یک امر مسلّمی نیست. ما باید به ادله برویم بعداً نگاه کنیم اگر شارع از ادله استفاده کردیم که بله علی سبیل ... اگر امر به معروف نتوانستی بکنی نصح کن، دعوت به خیر کن. اگر دلیل داریم می‌گوییم بله از آن ساقط شد، این که ساقط نشد. تکالیف متعددی به گردن شما می‌گذارد. می‌گوید آقا امر بکن این وظیفه است چون اغراضی بر این من دارم. هم درست شدن آن هست هم درست شدن خودت هست. این نشد حالا نصیحت بکن. خب اشکالی ندارد نه به دلیل امر به معروف و نهی از منکر، به دلیل آخری. پس بنابراین می‌گوییم اگر دلیل آخری وجود دارد خب نلتزم به، به خاطر این. اگر دلیل دیگری وجود ندارد می‌گوییم بله لانتحاج... از این که قدرت ندارد خب از او ساقط شده. چه اشکالی دارد. پس معلوم می‌شود آن فقهایی که می‌گویند در آن صورت باید نصیحت بکنی، چه بکنی و این‌ها بکنی آن‌ها می‌گویند ما دلیل داریم بر این که آن کار هم لازم است. همین امام رضوان الله علیه توی تحریرالوسیله هم ایشان که دارد می‌فرماید باید قصد مولویت را بکند، افعل و لاتفعل بگوید، به این فتوا می‌دهد. همین ایشان می‌فرماید در جایی که این اثر ندارد، آن اثر دارد نصیحت باید آن کار بکنی. چرا؟ چون این دلیل دارد برای خودش، آن هم دلیل دارد برای خودش. دو تا تکلیف جداست. این جا امر باید بکنی نهی بکنی. حالا نمی‌توانی خب این ساقط شد اما تکلیف دیگری داری. حالا اگر نصیحت هم نمی‌توانی بکنی یک آدمی است که اصلاً برنمی‌تابد کسی نصیحتش هم بکند. برنمی‌تابد حکم شرعی هم برایش بگوید خب ساقط می‌شود. نصیحت هم ساقط می‌شود، بیان حکم شرعی هم ساقط می‌شود. بله تا یک وظیفه دیگری. گفتیم فلذا آن روز یکی از مقامات اثنی عشر این بود که آیا در مقابل فاعل منکر و تارک معروف ما وظایف دیگری داریم یا نداریم؟ در شرع ممکن است ما وظایف دیگری داشته باشیم یکی از مواردش این است که در بعضی از موارد ما باید جلوی آن کار را بگیریم چرا؟ ... به هر جوری شده. یک منکری را دارد انجام می‌دهد که شارع به هیچ وجه راضی به انجامش نیست. با نصیحت و امر و این‌ها هم فایده‌ای ندارد. باید بکشیمش تا نشود. می‌خواهد کعبه را خراب کند. می‌خواهد قبور ائمه را نعوذ بالله خراب کند. خب نکن، فایده ندارد. فقط با کشتن درست می‌شود، خب باید کشتش. یک جاهایی این جوری است. آن جا تکالیف دیگری است. یک تکالیفی ما داریم در جایی که دفع المنکر است، قلع المنکر است. یک تکالیفی دارد، گاهی یک عده خاصی آن تکالیف را دارند که باز از ادله استفاده می‌شود. پاک کردن صحنه جامعه است، این در وظیفه دولت و حکومت اسلام است که جامعه را منزه کند، تطهیر کند جامعه را برای این که گناه در آن نباشد تا بچه‌های آن جامعه، افراد آن جامعه درست تربیت بشوند این‌ها وظایف حکومتی است که باید از ادله‌اش استفاده کرد. آن‌ها یک حرف‌های دیگری است ربطی به این ندارد ولی امر به معروف و نهی از منکر این وظیفه که باید بگویی، با صیغه امر بگویی یا با صیغه نهی بگویی این ساقط

شده. حالا آن سر جای خودش هست. ربطی به هم ندارد.

و اما این که می‌فرمایند:

على أنّ بناء المتشرعة على الإكتفاء بالنصح و لايلتزمون بمراعات الأمر أو النهى...

کدام متشرعه را می‌فرمایید. این متشرعه رنگ گرفته از فتاوا را می‌گویید یا متشرعه زمان ائمه را می‌گویید؟ متشرعه ازمنه متأخره که ازمنه فتاوا است و غیبت امام علیه السلام است این کاشف از قول معصوم نمی‌شود. کاشف از قوانین اصلی شرع نمی‌شود. این کاشف از این می‌شود که فقهای واجب الاتباع مردم فتاوای‌شان این بوده فوقش. به خصوص اگر فقهایی این فتوا را داشته باشند که آن‌ها هم مورد تقلید وافر مردم هستند. آن‌ها معمولاً آن جور فقهاء که این جور تأثیر دارند و سعه تقلید دارند فتاوای آن‌ها برای اعصار زیادی باقی می‌ماند توی جامعه و مثل یک سنت می‌شود به خصوص اگر آن فقیه از دنیا رفت فقیه بعدی هم همان نظر را داشته باشد. تا دو سه تا نسل فقهایی که می‌آیند همان فتوا را داشته باشند. خب این یک چیز جایگزینی می‌شود، یک چیز مسلّمی می‌شود، خب باقی می‌ماند. فلذا فقهاء فرمودند سیره متشرعه‌ای که مال ازمنه متأخره هست این نمی‌تواند بما أنّه سیر متشرعه هست کاشف باشد. فلذا در باب حلق لحیة کسانی که به سیره استدلال کردند یک اشکالش این هست که این خب فتوای فقهاء این جور هست مردم هم متدین بودند یا نکردند یا توی ذهن‌شان این بوده که بالاخره یک خلاف شرع هست. ولو انجام دادند اما توی ارتکازشان بوده این خلاف شرع است. اما این کاشف نمی‌شود که حکم شرعی هم همین جور است. این سیره وقتی کاشف می‌شود که در اعصار ائمه علیهم السلام که آن‌ها ظهور داشتند در دین جامعه، می‌توانستند امر و نهی بفرمایند و معلوم است مردم حرف را از آن‌ها گرفتند آن جا. بنابراین این جا هم چون فتاوا بر این بوده ما نمی‌توانیم احراز بکنیم و اما دیگه آن مؤید که یک فقیهی مثل شهید ثانی فرموده هو حمل على كذا این که دیگه نمی‌تواند بعد از این که خود... در این واژه امر اشکال شده، به این تعریف اشکال شده که این جوری نیست. این حمل مقصود وادار کردن نیست و بنابراین آن خیلی نمی‌تواند تأیید کننده آن چنانی باشد.

سؤال: حاج آقا غیر از سیره متشرعه سیره خود ائمه هم همین بوده. مثلاً ....

جواب: برای حضرتعالی واضح است که در آن جا حضرت سلام الله علیه شاید می‌دانستند که الان آن امر فایده ندارد و نصیحت آن جا فایده دارد پس آن ساقط است وظیفه دیگری حضرت دارند. هذا اولاً، ثانیاً آن خانم چون جایی بود که اگر این جوری حضرت پیش می‌آمد چون آن غضب و این‌هایش شعله‌ور می‌شد همان جا یک سیلی می‌زد توی گوش زنش یا هم او را می‌کشت. حضرت آن جا حالت عصبانیت هست. می‌خواهد بین دو نفر را اصلاح بفرماید. ما نمی‌دانیم یک فعل در یک مورد که سیره ائمه را اثبات می‌کند در دویست و پنجاه سال، سیصد سال من الرسول(ص) الی عصر غیبت. می‌گوید بشر حافی این جور بوده ما اصلاً نمی‌دایم آن جا شرایط چه جور بوده، خصوصیات چه جور بوده، تزاحم شاید بوده، حضرت در باب تزاحم یک طرف را انتخاب کردند هزار تا احتمال هست. چه جور ما می‌توانیم با این سیره ائمه علیهم السلام و معصومین را من البدو الی زمان الغیبة اثبات بکنی. این‌ها نمی‌شود. ما اصلاً نمی‌دانیم ائمه چه کار می‌کردند. حالا بعداً خواهیم گفت که اصلاً باب سیره ائمه سلام الله علیهم در باب امر به معروف و نهی از منکر به چه شکل بوده برای ما خیلی واضح نیست و اگر به آن بخواهیم تمسک بکنیم اصلاً این جور که ما الان تصور می‌کنیم مسأله امر به معروف را، یا جور دیگری لعل باشد حالا

این‌ها ان شاءالله در ثنایای بحث باید مورد بحث قرار بگیرد. پس بنابراین این تا این جا به این نتیجه رسیدیم که از راه این دو بیان نمی‌توانیم.

هناک بیانٌ آخر که مبادیش قریب به آن چیزی است که در این بیان اخذ شد. اما به شکل آخری تقریب می‌شود که از این اشکالات بتواند مصون بماند. و آن این است که ....

سؤال: ...؟

جواب: بعضی‌ها چرا ولی گفتیم بالاخره اولاً برای همه فقهاء نیست.

سؤال: ؟

جواب: بله ولی خود آن‌ها را هم نگاه کنید اقلاً جواهر را که لابد مطالعه می‌فرمایید. صاحب جواهر می‌گوید این مرتبه اولی که فقهاء گفتند این درست نیست برای این که هیچ لغت و هیچ عرفی نمی‌گوید این امر و نهی است. پس خودش معلوم می‌شود آن امر و نهی را طریقی نگرفته. یعنی می‌گوید این هیچ لغت و عرفی نمی‌گوید این امر و نهی است و هیچ کس به چنین آدمی که توی قلبش این جوری است نمی‌گوید این آمر و ناهی است. پس بنابراین این جوری نیست که رفض الأمر و النهی بالمرة. بله از یک قیودی باید حتماً دست برداریم مثلاً گفتیم از این که باید عالی باشد اگر نگوییم که عالی احد الأمرین لازم است و حتماً بگوییم این عالی حرفیّاً خودش قید است در امر و نهی. خب گفتیم باید دست برداریم همین طور که امام دست برداشتند. با این که در اصول می‌فرمایند علوّ شرط است، استعلاء هم شرط است. اما این جا به خاطر قرینه که وظیفه امر به معروف شارع مقدس به عهده عالین فقط نگذاشته. از این می‌فهمیم که پس این دیگه این جا مأخوذ نیست. هر مقداری که دلیل داشته باشیم و قرینه پیدا بکنیم که از یک قیدی باید رفع ید بکنیم خیلی خب و الا فلا.

خب دیگه به خدمت شما عرض شود که چون بعضی‌ها هم درس دارند و بارها گفتند آن بیان دیگر خودش طولانی است و نمی‌شود ما حقش را اداء کنیم الا به این که ان شاءالله فردا عرض می‌کنیم

و صلی الله علی محمد و آل محمد.